

پسچیدگی‌های احیای طبقه متوسط

شعار و بیانیه هفت دست، سینما هیچی!



محمد قربانی منتقد

«رها» فیلم پرسر و صدایی است که همه‌چیز دارد جز سینما. برای گفتن از حرف و پیام یک فیلم، ابتدا باید «فیلم» بودن آن احراز شود. اما آنقدر فیلم‌های سینمای ما حرف‌هایشان جلوتر از سینمایشان است که اگر بخواهیم این قاعده را رعایت کنیم، سالانه می‌توانیم در باره نهایتاً یکی دو فیلم صحبت کنیم. فیلم رها ابتداییات تکنیکی را هم ندارد؛ نور پردازی، حرکات دوربین، قاب‌بندی‌ها و حتی ابعاد قاب در این فیلم بسیار آमतورند. فیلمساز حتی انتخاب لنز هم بلد نبوده و در لحظات بسیاری از فیلم، اعوجاج تصاویر مشهود است. دوربین در رها اصلی‌ترین کاری که باید بکند ساختن خانواده است. اما هیچ خبری از لانگ‌شات در این فیلم نیست و تک‌شات‌های غرق‌آبی فیلمساز از اعضای خانواده، دوربین را در انجام کمترین وظیفه‌ای که از آن انتظار می‌رود هم ناکام می‌گذارد. اوضاع فیلمنامه و روایت هم بهتر نیست. فیلم نه شخصیتی می‌سازد و نه می‌تواند بدون لکت قصه‌اش را تعریف کند. فیلمنامه از همان گره اول خراب است تا آخر. از جایی که لپ‌تاپ رها و دزدیده‌شدن مهم می‌شود، بی آنکه بفهمیم داشتن و نداشتن لپ‌تاپ چه فرقی به حال خانواده دارد. اطلاعاتی که باید در پرده اول در اختیار مخاطب قرار بگیرد، تا پایان

رهاشده در آشوب!

اگر کسی این گمان را داشته باشد که جهان فیلم «رها» غرق در آشوب است، برداشت درست‌ی از این اثر داشته است؛ اما اگر این جهان پر آشوب را وضعیتی دراماتیک پندارد که رها آن را از روی هدفمندی ترسیم می‌کند، سخت در اشتباه است!آشوب فراگیری که در جای‌جای جهان فیلم خودنمایی می‌کند، نه تصمیمی آگاهانه در راستای شخصیت‌پردازی و سیر داستان، بلکه معلول مستقیم نابلدی و ناتوانی سازندگان در خلق یک جهان منسجم و داستانی باور پذیر است!برای اثبات این ادعا، قطاری را در دلایل رادر جنبه‌های مختلف می‌توان برشمرد.

اولین جنبه، سردرگمی فیلمنامه و کارگردانی در ترسیم وضعیت اجتماعی و طبقه اقتصادی شخصیت هاست. از یک سو، بازی‌های فاجعه‌بار ضحنا اسماعیلی و آرمان میرزایی در بهترین حالت، از در آوردن ادای طبقه متوسط پایین تر نمی‌آیند؛ ما فیلم تلاش می‌کنند آن‌ها را غرق در چالش‌های طاق‌ت‌فرسای طبقه فرودست نشان دهد. از سوی دیگر بنابر چیزی که در انتهای فیلم متوجه‌ان می‌شویم، توحید در گذشته‌ای نه‌چندان دور، لوکوموتوران مترو بوده و وضعیت معیشتی خانواده‌نیز با فاصله، بهتر از وضعیت فعلی؛ اما در کمال تعجب، کنش‌های احماقانه‌ای که

قلابی

سینمای اجتماعی ایران بعد از یک دوره پر رونق در اواسط دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد مدت‌ها است دچار یک جمود و ایستایی عجیب شده است. به جز تک‌چهره‌هایی مانند اصغر فرهادی و تک فیلم‌هایی مانند علت مرگ: نامعلوم این سینما هرگز نتوانست به دوران اوج خودش در نیمه دوم دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد برگردد. دلایل زیادی می‌توان برای این جمود و ایستایی عنوان کرد. نگاه منفی دولت‌ها به فیلم‌های اجتماعی، اغراق بیش از حد کارگردانان در نمایش تلخی‌ها و عدم استقبال جامعه از فیلم‌های جدی از جمله مواردی هستند باعث رکود سینمای اجتماعی ایران در دوسه دهه اخیر شده است. آقول سینمای اجتماعی ایران عوارض خودش را داشته و باعث شده راه برای شبه‌کمدی‌های سس‌خیف و بی‌اصالتی باز شود که ضمن تسخیر پرده‌های سینما سطح سلیقه تماشاگر را هم به شدت پایین آورده‌اند. شاید اگر سینمای اجتماعی ایران در یک مسیر نر ممال و بدون دست‌انداز به مسیر خود ادامه می‌داد و می‌توانست



فیلم «رها» به دلیل بر ساخت غیردقیق طبقات نتوانست مصداق فیلم اجتماعی سرپا باشد

فیلم پنهان می‌ماند و ناگهان در یک‌سوم پایانی، آن هم در دل دیالوگ‌هایی که به بدترین شکل ممکن ادا می‌شوند، بیرون می‌زنند. آشفتنگی روایی در نهایت به تحریف و دروغ‌گویی در روایت منجر می‌شود، از جمله جایی که ناگهان پسر سر خانواده – که تا پیش از آن هیچ نقشی در داستان نداشته – در پایان به شکل غافلگیرکننده‌ای وعنوان ضارب دختر متمول معرفی می‌شود.

اینجاست که روایت به سطح فیلم‌فارس‌ی سقوط می‌کند.

همه اتفاقات فیلم باورناپذیر و بدون منطق روایی هستند. در تسلسل وقایع یا به کل روابط علت و معلولی وجود ندارد یا آنقدر همه چیز دم‌دستی برگزار می‌شود که باور نکردنی است، مثل برخورد پسر خانواده فقیر با دختر خانواده متمول دقیقاً در یک تعمیرگاه لپ‌تاپ؛ گویی فقط یک تعمیرگاه در ایران وجود دارد و آدم‌ها فارغ از طبقه اجتماعی‌شان همگی لپ‌تاپ‌هایشان را برای تعمیر فقط به همان یک تعمیرگاه می‌برند.

در چنین شرایطی، وقتی فیلم به ایسن ناچیزی به خودش اجازه می‌دهد به اسم دغدغه‌مندی، بیانیه صادر کند و تصویری تحقیرآمیز از فرودستان ارائه دهد، وضعیت غیرقابل تحمل می‌شود. فیلمساز رها، از آنجاکه نمی‌تواند شخصیتی خاص بسازد و توانایی شخصیت‌پردازی ندارد، ویژگی‌هایی را به یک شخصیت عام نسبت می‌دهد که نماینده طبقه فرودست – یا تازه فرودست‌ست شده – است. پدر خانواده – با یکی از بدترین بازی‌های شهاب

در پرده اول از سوی توحید می‌بینیم، به نحوی است که گویا توحید سال‌هاست یک زندگی انگل‌وار را تجربه می‌کرده. در جایی از فیلم، توحید وارد یک پاساژ می‌شود و مانند «ندید بپدیده‌ها»، به اطرافش خیره می‌ماند؛ چنان‌که گویا برای اولین‌بار در عمرش پاساژ دیده است. آیا این اکت‌ها واقعاً متعلق به کسی است که به‌تازگی و ناخواسته با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کند؟! در همین جا بد نیست اشاره‌ای به بازی شهاب حسینی داشته باشیم. پیش از آغاز چهل و سومین جشنواره فیلم فجر، برخی از رسانه‌های سینمایی چنین بازتاب می‌دادند که رها آنچنان فیلمی بوده که پای شهاب حسینی را بعد از سال‌ها دوری، دوباره به مدیوم سینما باز کرده است. خروجی اما باز هم یک آشوب دیگر است که نشان می‌دهد آن بازتاب‌ها، محلی از اعراب نداشته‌اند. بازی شهاب حسینی گاهی اوقات آن‌قدر احماقانه است که دیگر حتی ترجم هم بر نمی‌انگیزد و روگریفتی از رضا در «حوض نقاشی» و ناگهان در موقعیت‌های جدی، فکر و بزین بهادری می‌شود مشابه حجت در «جدایی نادر از سیمین»!

جنبه دیگری که این آشوب را به وجود آورده، فیلمنامه اساساً ضعیف و عملاً رهاشده فیلم رها است. کل فیلم قرار است بر روی دزدیده‌شدن لپ‌تاپ رها و نیاز او به تهیه لپ‌تایی دیگر برای اتمام پروژ‌اش بنا شود. پرشش اصلی اینجا

مانند نیمه دوم دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد آثار متنوع و جالبی تولید کند امروز شاهد چنین وضعیت استفاکی در سینمای ایران نبودیم. اما افسوس که مسیر رشد این سینما به دلایل متعدد متوقف شد تا تماشاگر صرفاً میان شبه‌کمدی و فیلم‌هایی که با بودجه دولتی ساخته شده‌اند حق انتخاب داشته باشد. انتخابی که شاید برای کوتاه‌مدت نتوانست دل‌میران فرهنگی را شاد کند اما در دراز مدت بزرگ‌ترین ضربه را به سینمای ایران زد.

«رها»؛ گمشده در کلوزآپ

«رها» قرار است روایتگر خانواده‌ای شریف باشد که در تقابل با شرایط سخت مالی و فشارهای اجتماعی، ناچار به کنار گذاشتن شرافت و اخلاق‌شان می‌شوند. اما این روایت، بیش از آنکه واقعی باشد، ساختگی است؛ چون خانواده‌ای که ما در رها می‌بینیم، از همان ابتدا هیچ شرافت و عزت نفسی نداشته‌اند که قرار باشد بعداً آن را فدا کنند یا از دست بدهند.

از همان سکانس‌های ابتدایی، وقتی دوسب دخترشان لباس‌های کهنه و بلااستفاده‌اش را برای آن‌ها هدیه می‌آورد، تشکر می‌کنند و حتی به رویش لبخند می‌زنند. اما به محض اینکه دختر صحنه را ترک می‌کند و خانواده تنها می‌شوند، از رفتار بی ادبانه و گستاخانه آن دختر صحبت می‌کنند و از اینکه نباید اجازه بدهند بقیه با آن‌ها این طور برخورد کنند. این تناقض آشکار نه تنها نشان‌دهنده فقدان عزت نفس در این خانواده است، بلکه تأکیدی است بر اینکه آن‌ها هم می‌خواهند لباس‌ها را داشته باشند و هم شرافتشان را حفظ کنند. به قول معروف «هم خرم را می‌خواهند و هم خر مارا». اگر واقعاً به شرافتشان اهمیت می‌دادند، همان موقع و در حضور دختر لباس‌ها را پس می‌دادند، نه بعد از مرگ رها که دیگر همه‌چیز تمام شده است.

این تناقض در رفتار شخصیت‌ها بارها در طول فیلم تکرار می‌شود. وقتی پسر پولدار وارد خانه توحید می‌شود و دخترش را کتک می‌زند، توحید به جای این‌که با اقتدار و شرافت واکنش نشان دهد، فقط داد و فریاد را می‌اندازد و حرکات خشونت‌آمیز انجام می‌دهد که بیشتر شبیه لات‌بازی است. آیا این رفتار پدری است که از شرافت خانواده‌اش دفاع می‌کند؟! آیا این رفتار پدر شرافتمند و غیرتمندی است که دخترش را جلوی چشمش کتک زده‌اند؟! همین طور در دادگاه هم وقتی با توهمین و تحقیر مواجه می‌شوند، هیچ واکنشی نشان نمی‌دهند و

حسینی – بی‌عرضه، بیعار، عقده‌ای و ضدطبقه فرادست است. کسی که ویژگی‌های شخصیتی باورپذیری ندارد و صرفاً آدمکی است که قرار است حرف‌های سرازنده فیلم را بزند. این مرد تبدیل به کاریکاتوری از فرودستان می‌شود؛ بدون هیچ تلاشی برای درک، همدلی یا حتی ترسیم واقع‌گرایانه او. پایان رها هم اوج بزدلی است. فیلمساز در تمام طول فیلم، متلک‌های سیاسی زیادی می‌گوید – البته یواشکی. باین حال در انتها همه‌چیز را طوری رقم می‌زند که احساسات تماشاگر علیه نماینده فرودستان برانگیخته شود. جایی که پدر خانواده انتقام دخترش را از دوست متمول رها می‌گیرد و موهای او را می‌برد. این پایان، بیش از آن که کنششی دراماتیک باشد، نوعی عقده‌گشایی انتزاعی است. پدر خانواده به جای مقابله با ساختاری که فرزندش را قربانی کرده و یا حتی انتقام گرفتن از خانواده متمولی که به شکل غیر مستقیم مسئول مرگ دخترش هستند، در نهایت زوروش به یک دختر تنها می‌رسد و عقده‌هایش را سر او خالی می‌کند. آیا فیلم‌ساز اعتراضات و حوادث ۱۴۰۱ را این گونه می‌بیند؟ مهم نیست. نباید بحث درباره این فیلم را از این جدی‌تر کرد.

در پایان باید بگویم سینمای ایران به فیلم‌هایی با مضامین اجتماعی نیاز دارد. من مخالف سینمای موسوم به سینمای اجتماعی نیستم. اما سینمای اجتماعی نباید فدای اداها و ژست‌های سیاسی شود و تصویری از جامعه ایرانی نشان ندهد. فیلم را از این جدی‌تر کرد.

در پایان باید بگویم سینمای ایران به فیلم‌هایی با مضامین اجتماعی نیاز دارد. من مخالف سینمای موسوم به سینمای اجتماعی نیستم. اما سینمای اجتماعی نباید فدای اداها و ژست‌های سیاسی شود و تصویری از جامعه ایرانی نشان ندهد. فیلم را از این جدی‌تر کرد.

این است که چرا؟ چه نیاز مبرمی وجود دارد که این پروژه، حتماً به سرانجام برسد؟! به‌جای ساخت و پرداخت این نیاز، فیلمنامه درگیر قایم‌موشک‌بازی می‌شود و ناگهان در پرده سوم، با رونمایی بی منطق و ژورکی از نقش برادر رها در قضیه لپ‌تاپ، چنان ورق را بر می‌گرداند که عملاً زمان قابل توجهی از فیلم را می‌توان هدررفته و اضافی تلقی کرد. نکته بعدی نقش بسیار پررنگ «تصادف» در مشکل‌گیری اوج و فرودهای داستان است که به‌شدت از ارزش آن موقعیت‌ها می‌کاهد. نقاط عطف فیلمنامه آن قدر تصادفی‌اند که به‌وضوح نه طبق یکروند طبیعی، بلکه با دستور مستقیم نویسنده ایجاد شده‌اند تا قطعات ناممکن فیلمنامه، به‌زور به یکدیگر وصله‌پینه شوند! از ایرادات منطقی «رها» نیز یادگر می‌تال مثال خنده‌دار می‌گذرم که مشوی ۷۰من کاغذ نشود!رها که از اطلاعات پرژه خودش روی لپ‌تاپ دزدی بک‌آپ نگرفته است، پسرک متمول فیلم را تهدید می‌کند که اگر فایل‌های من را پس ندهی، عکس‌های خصوصی خواهرت را که روی لپ‌تاپ بوده و من تصادفاً به‌جای فایل‌های خودم، از آن‌ها بک‌آپ تهیه کرده‌ام، در اینترنت منتشر می‌کنم! پسرک متمول هم طعنه می‌زند که تو چطور از اطلاعات خودت بک‌آپ نداری؛ ولی عکس‌های خصوصی خواهر من را کپی کرده‌ای؟! سؤال بسیار به‌جایی است!

اینکه یک پدر نگران و دغدغه‌مند باشد یک مرد الکی خوش و مشنگ است که برای تفریح وسایل خراب را می‌خرد و تعمیر می‌کند و از بهشت زهرا برای خانواده‌اش میوه و شیرینی تهیه می‌کند. کارگردان با طراحی چنین شخصیتی همه‌چیز را به ناتوانی او در اداره خانواده تقلیل می‌دهد و بعد هم یک دعوی حیدری نعمتی میان طبقه فرودست و فرادست راه می‌اندازد تا تماشاگر این پرشش اساسی را مطرح نکند که چرا یک خانواده ایرانی توانایی خرید یک لپ‌تاپ ساده را هم از دست داده است؟ رها برخلاف ظاهر معترضش فیلم به شدت سترون و عقیمی است. برای همین هم هست که تمام تلاش‌های کارگردان برای ساخت یک اثر اعتراضی خنده‌دار از کار درآمده است. سکانس خط انداختن روی وسایل خیابان توسط توحید در این فیلم را مقایسه کنید با سکانس خط انداختن کامران روی ماشین خودش در نفس عمیق تا متوجه شوید رها چقدر فیلم خام‌دستانه‌ای است. فیلمی محافظه‌کار و معمولی که صرفاً تلاش می‌کند ادای اعتراض را در بیاورد.

اما محافظه‌کاری و قلابی بودن تنها مشکل رها نیست. رها در فیلمنامه هم

صبر می‌کنند تا موقعیت عوض شود و سپس جواب بدهند. این یعنی خانواده‌ای که ما می‌بینیم، از اول شرافتمند نبوده‌اند و اصلاً شرافت‌برایشان معنای واقعی نداشته. فیلمنامه رها پر از ایراد و اشکال است. بزرگ‌ترین مشکل آن، ضعف در کاشت‌ها و برداشت‌ها و همپاژ اطلاعات در یک‌سوم پایانی فیلم است. در دوسوم ابتدایی، هیچ نشانه‌ای مینه‌چینی از وقایع اصلی داستان- مثل خفت‌گیری و دزدی لپ‌تاپ توسط پسر خانواده- وجود ندارد. این باعث می‌شود که مخاطب حتی به ذهنش خطور نکند که ممکن است چنین ماجرابی در جریان باشد. در نتیجه وقتی این گره داستانی مهم و تعیین‌کننده تنها در پرده سوم و پس از مرگ رها به مخاطب عرضه می‌شود؛ ساختار کلی فیلمنامه دوباره و نامنسجم به نظر می‌رسد. اگر کسی فقط پرده سوم را تماشا کند (از مرگ رها تا پایان)، می‌تواند بدون هیچ خلانی داستان را دنبال کند و هیچ چیز مهمی از دست ندهد. این یعنی روایت پیش از مرگ رها صرفاً یک مقدمه طولانی است و پیوندی منسجم با بخش دوم ندارد. درواقع با مرگ رها تمام گره‌های داستان گشوده می‌شود و دیگر کشمکش یا تعلیقی باقی نمی‌ماند که ادامه روایت را ضروری کند. به همین دلیل، داستانی دوم به‌طور کامل مستقل از داستان اول به نظر می‌رسد و این مسئله انسجام کلی فیلمنامه را از بین می‌برد.

از منظر کارگردانی هم فیلم گرفتار اشتباهات جدی است. جای دوربین در بسیاری صحنه‌ها نامناسب است و باعث می‌شود حش همدلی مخاطب با شخصیت‌های اصلی قطع شود. مثلاً در صحنه ورود پلیس و پسر پولدار به خانه توحید، دوربین طوری ایستاده که مخاطب در موضع مهاجمان قرار می‌گیرد و این پیام را می‌دهد که سوزازا است کسانی که در چنین شرایطی زندگی می‌کنند، این‌گونه تحقیر شوند. این انتخاب‌ها نشان می‌دهد کارگردان نگاه همراه و همدلانه‌ای نسبت به طبقه فرودست ندارد و حتی به آن‌ها توهین می‌کند. بگذریم که پلیس هم در تمام لحظات علیه فرودست‌ها است و طرف قشر فرادست را می‌گیرد. از

سینمای ایران در دوره آثار ارگانی و کمدی‌های سخیف بیش از هر زمان دیگری نیازمند فیلم‌های اجتماعی سرپا است. در جشنواره چهل و سوم فجر هم فقدان این مسئله حس می‌شد، اما فیلم سینمایی «رها» به‌نوعی این سدارا شکست ولی اینکه آیا این اثر با تم نسبتاً متفاوتش موفق عمل کرده پرسشش دیگری است که در این پرونده به آن اشاره شده است.

دهد که تصویری تحریف‌شده و غیرواقعی است. سینمای اجتماعی باید به سراغ سوز‌ها و مسائلی برود که در رسانه‌های اصلی داخلی و خارجی مغفولند. سینمایی که ترجمه تصویری جامعه‌ای باشد که در تلویزیون‌های خارجی و حتی صداسوسمهای خودمان روایت می‌شود، سینمای اجتماعی نیست. فیلمساز اجتماعی کمبودها، شکاف‌ها و خلأ‌ها را می‌بیند، اما از آن‌ها برای خودش کلاه نمی‌بافد. ایودام روزی صاحب سینمای اجتماعی شویم، چیزی که فاصله زیادی با آن داریم و تا روزی که به آن برسیم باید با نقد به سراغ فیلم‌های اجتماعی نما و تقلبی مثل رها برویم. فیلم‌هایی مثل رها معمولاً پشت نقاب «فیلم اجتماعی» و «دغدغه فرودستان» پنهان می‌شوند تا ضعف‌های فاحش تکنیکی و روایی خود را لاپوشانی کنند. چنین آثاری وقتی با نقد روبرو می‌شوند، اغلب تلاش می‌کنند ره مخالفتی را به اختلاف‌نظر سیاسی یا طبقاتی نسبت دهند. اما واقعیت این است که پیش از هر چیز، نداشتن حداقل سینما در این فیلم‌ها به چشم می‌آید و همین اندازه حرف‌زدن درباره‌شان هم زیاد است و به آن‌ها اعتبار می‌بخشد. سینمای ایران جای بهتری می‌شود اگر فیلمسازان ما یاد بگیرند فیلم بسازند! یاد بگیرند که از طبقه خودشان و مسائل همان طبقه روایت کنند و سیاهی‌ها و زشتی‌های طبقه خود را به طبقه فرودست فرانکنی نکنند. فیلمسازان ما باید فیلم خودشان را بسازند، نه فیلم دیگران را.

در آخر، باید به همان جنبه‌ای پرداخت که فیلمساز به‌وضوح و در تمام فیلم، به دنبال آن بوده است: خواندن بیانیه‌های توخالی و صدور شعارهای نغ‌ناشده علیه طبقه فرودست جامعه. فاصله رها با اقشار فرودست را نه با کیلومتر، بلکه تنها با سال نوری می‌توان اندازه‌گیری کرد! توحید که به‌تازگی و از روی ناچاری وارد این طبقه شده، به‌شدت منفعل، به‌غایت احمق و بسیار عقده‌ای است. از روی عقده روی اموال دیگران با کلید خط می‌کشند. از روی حماقت وسایل مختلفی می‌خرد که فقط وضعیت اقتصادی خانواده را برعین‌تر می‌کند و از روی انفعال، تقریباً شکلی با فروش موی دختر خود ندارد و صرفاً قیمت موها را جویا می‌شود! برآیند اثر، خانواده را همچون انگلی تصویر می‌کند که به یک خانواده ثروتمند می‌چسبید. در اصل بدبختی، نتیجه طبیعی این خانواده و کنش‌های احماقانه آن هاست. فقر، جر مشان است و طبیعی است که این انگل‌ها به سزای اعمالشان هم برسند! این رویکرد، نه تنها نادیده‌گرفتن ریشه‌های ساختاری مشکلات اجتماعی است، بلکه به‌شکلی زننده، قربانیان را مقصر جلوه می‌دهد. رها نه تنها نام‌فیلم، بلکه گویی به‌توصیف دقیقی از حال‌و‌روز خود اثر است؛ رها شده، بی‌پشتوانه و سرگردان در آشوبی که به‌خاطر سوءتفاهم فیلمسازی، برای یک کارگردان فیلم اولی پیش آمده است!

مشکلات زیادی دارد. داستان فیلم عملاً بعد از مرگ رها تمام شده است اما نویسنده و کارگردان در یک تعیر لحن آشکار ناگهان فیلم را تبدیل به یک فیلم پلیسی می‌کنند و همه‌چیز را توضیح می‌دهند. قاتل دختر خانواده پولدار را هم پیدا می‌کنند تا مباداحواس تماشاگر از مضمون بسیار گل درشت فیلم یعنی فقر بد است و احمق می‌کند پرت شود. فرض کنید علی زرنگار، کارگردان علت مرگ: نامعلوم هم تصمیم می‌گرفت بعد از گره‌گشایی پایانی فیلم و معلوم‌چدن صاحب دلارها فیلم را کتش دهد و داستان زن صاحب دلارها را هم تعریف کند، اگر این اتفاق می‌افتاد فیلم ذره‌ای تأثیر و کوبندگی فعلی را نداشت و مانند رها تبدیل به فیلمی ضعیف می‌شد. اینکه منتقدان باتجربه سینمای ایران (از مسعود فراستی بگیر تا پرویز جاهد) طرفدار رها هستند بیشتر محصول یک ذوق‌زدگی است تا تحلیل درست فیلم. این منتقدان احساس کردند همین که در بلبشوی سینمای کمدی ایران یک فیلم جدی و اجتماعی ساخته شده است باید از آن دفاع کرد و کیفیت را فدای مصلحت کرد. والا اکثر این دوستان هم می‌دانند رها در قواره‌ای نیست که بشود آن را جدی گرفت.

تفاوت نحوه ورود پلیس به منزل توحید و آن خانواده پولدار می‌توان این را فهمید. کارگردان در استفاده از نمای کلوزآپ دچار زیاده‌روی شده است و این باعث می‌شود شخصیت‌ها در ذهن مخاطب مصنوعی و اغراق‌شده به نظر برسند و ارتباط حسسی با آن‌ها دشوار شود. این مسئله خصوصاً در مورد بازی شهاب حسینی مشهود است که به دام اغراق و بزرگنمایی افتاده و بازی‌اش کاملاً بیرون می‌زند. چنین رویکردی نه تنها ارتباط مخاطب با شخصیت او را سخت می‌کند، بلکه بر انسجام کلی فیلم نیز تأثیر منفی می‌گذارد. در مقابل، تنها بازی غزل شاکری است که توانسته واقعیت و انسانیت شخصیت خود را حفظ کند و تا حدی به فیلم جان بدهد. درنهایت، رها فیلمی است که از همان ابتدا باضعف‌هایی همراه است و نمی‌تواند مسیر داستانی خود را به‌درستی پیش ببرد. شخصیت‌ها در این فیلم به هیچ وجه شرافتمند نیستند و حتی در موقعیت‌های حساس، انتخاب‌هایشان صرفاً در جهت منافع مادی و کوتاه‌مدت است و خبری از حفظ عزت نفس یا اخلاق نیست. این فیلم، داستانی سطحی و پر از کلیشه است که تلاش می‌کند تراژدی بسازد اما در عمق تنها بازتابی از سقوط و انفعال شخصیت هاست، بدون هیچ چشم‌اندازی برای تغییر یا رستگاری. کارگردان با کات‌زدن‌های متعدد و حذف صحنه‌ها مثل صحنه بیمارستان که برادر همه چیز را به خواهرش می‌گوید- از مخاطب دزدی می‌کند. اگر داستان اینقدر مهندسی شده و دست‌کاری شده نبود و کارگردان فیلمنامه نویس با خالت‌های بیرونی در روایت باعث از بین رفتن منطق داستان نمی‌شدند، شاید شاهد فیلمی منسجم‌تر بودیم. اما در شرایط فعلی، روابط علت و معلولی در داستان به‌درستی شکل نمی‌گیرد. اگر این روابط درست بنا می‌شدند، داستان می‌توانست به جای ایجاد حس شک و ابهام، تعلیقی واقعی بسازد و حتی کات‌ریسپ و تأثیر عاطفی مورد نظر هم به‌درستی اتفاق می‌افتاد. اما رها به دلیل همین ضعف‌ها، به اثری سطحی و پراکنده تبدیل شده است.